

هفت پیکر

حکیم نظامی گنجوی

با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی

به کوشش

دکتر سعید حمیدیان

فهرست مطالب

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۹۷	۲۱. برگرفتن بهرام تاج را از میان دو شیر	الف	پیشگفتار ویراستار
۹۸	۲۲. بر تخت نشستن بهرام به جای پدر	یا	دربارۀ این دفتر
۹۹	۲۳. خطبۀ عدل بهرام گور	سه	۱. چند تذکار
۱۰۱	۲۴. چگونگی پادشاهی بهرام گور	۲	۲. توحید و ستایش یزدان
۱۰۴	۲۵. صفت خشکسالی و شفقت بهرام	۶	۳. در نعت پیغمبر اکرم
۱۰۷	۲۶. داستان بهرام با کنیزک خویش	۹	۴. معراج پیغمبر اکرم
۱۱۳	۲۷. مشورت کردن کنیزک با سرهنگ در مهمانی شاه	۱۵	۵. سبب نظم کتاب
۱۱۴	۲۸. بردن سرهنگ بهرام گور را به مهمانی	۲۱	۶. دعای پادشاه سعید، علاءالدین کرپ - ارسلان
۱۲۰	۲۹. لشکر کشیدن خاقان چین به جنگ بهرام گور	۲۹	۷. خطاب زمین بوس
۱۲۷	۳۰. عتاب کردن بهرام با سران لشکر	۳۶	۸. ستایش سخن و حکمت و اندرز
۱۳۴	۳۱. خواستن بهرام دختر شاهان هفت اقلیم را	۵۱	۹. در نصیحت فرزند خویش، محمد
۱۴۵	۳۲. در چگونگی هفت گنبد	۵۶	۱۰. آغاز داستان بهرام
۱۴۶	۳۳. نشستن بهرام روز شنبه در گنبد سیاه	۵۸	۱۱. صفت سمناز و ساختن قصر خورنق
۱۸۲	۳۴. نشستن بهرام روز یکشنبه در گنبد زرد	۶۳	۱۲. صفت خورنق و ناپیدا شدن نعمان
۱۹۷	۳۵. نشستن بهرام روز دوشنبه در گنبد سبز	۶۷	۱۳. شکار کردن بهرام و داغ کردن گوران
۲۱۴	۳۶. نشستن بهرام روز سه شنبه در گنبد سرخ	۷۰	۱۴. کشتن بهرام به یک تیر شیر و گور را
۲۳۵	۳۷. نشستن بهرام روز چهارشنبه در گنبد پیروزه رنگ	۷۱	۱۵. کشتن بهرام ازدها را و گنج یافتن
۲۶۷	۳۸. نشستن بهرام روز پنجشنبه در گنبد صندلی	۷۷	۱۶. دیدن بهرام صورت هفت پیکر را در خورنق
۲۹۲	۳۹. نشستن بهرام روز آدینه در گنبد سپید	۸۰	۱۷. آگاهی بهرام از وفات پدر
		۸۳	۱۸. لشکر کشیدن بهرام به ایران
		۸۶	۱۹. نامه پادشاه ایران به بهرام گور
		۸۹	۲۰. پاسخ دادن بهرام ایرانیان را

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۴۷	۵۱. پوزش خواستن خاقان چین از بهرام	۳۱۵	۴۰. آگاهی بهرام از لشکرکشی خاقان چین
۳۴۸	۵۲. فرجام کار بهرام و ناپدید شدن او در غار	بار دوم	
۳۶۱	۵۳. در ختم کتاب و دعای علاءالدین کرب ارسلان	۳۲۴	۴۱. اندرز گرفتن بهرام از شبان
۳۶۹	۵۴. تذکار	۳۳۰	۴۲. بازخواست بهرام از وزیر ستمکار
۳۷۱	۵۵. ضرب المثلها	۳۳۲	۴۳. شکایت کردن مظلوم اول
۳۷۵	۵۶. فهرست اعلام	۳۳۳	۴۴. شکایت کردن مظلوم دوم
۳۸۹	۵۷. پیوست ۱	۳۳۵	۴۵. شکایت کردن مظلوم سوم
۳۹۵	۵۸. پیوست ۲	۳۳۶	۴۶. شکایت کردن مظلوم چهارم
		۳۳۸	۴۷. شکایت کردن مظلوم پنجم
		۳۴۰	۴۸. شکایت کردن مظلوم ششم
		۳۴۲	۴۹. شکایت کردن مظلوم هفتم
		۳۴۵	۵۰. کشتن بهرام وزیر ظالم را

به نام ایزد بخشاینده

ای جهان دیده بودِ خویش از تو
در بدایت، بدایت همه چیز
ای برآرنده سپهر بلند
آفریننده خزاین جود
۵ سازمند از تو گشته^۱ کار همه
هستی و نیست مثل و مانندت
روشنی پیش اهل بینایی
به حیات است زنده^۱ موجودات
ای جهان را ز هیچ سازنده
۱۰ نام تو، کابتدای هر نام است
اول الاوّلین به پیش شمار
هست بود همه درست به تو

۱. بعض نسخ: انجم افروز انجمن پیوند. [۲. کشت: نسخه]. ۳. بعض نسخ: ای بلطف آفریدگار همه. ۴. اشارت است به آیه: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ. در بعض نسخ به جای «ندانندت» «نخوانندت» می باشد. ۵. یعنی در پیش اهل بصر، وجود تو روشن و هویدا است ولی نه از راه صورت بلکه از راه صورتگری زیرا عقل از دیدن مخلوق به وجود خالق پی می برد. بعض نسخ: روشنی بخش اهل بینایی. [۶. جمله: نسخه]. ۷. اول آغاز: اول الاوّلین، آخرانجام: آخر الاخرین است. ۸. بعض نسخ: اول الاوّلین ز پیش (بسیق) (پیش و) شمار. ۹. بود: در مصراع اول به معنی وجود است. در بعض نسخ: هست هر هستی (هست بوده همه) درست بتو.

بسته بر حضرت تو راه خیال^۱
تو نژادی و آن دگر^۲ زادند
به یک اندیشه راه بنمایی
وان که نااهل سجده شد سر او
۵ تو دهی صبح را شب افروزی
تو سپردی به آفتاب و به ماه
روز و شب سالکان راه تواند
جز به حکم تو نیک و بد نکنند
تو برافروختی درون دماغ
۱۰ با همه زیرکی که در خرد است
چون خرد در ره تو پی گردد
جان که او جوهر است و در تن ماست
تو که جوهر نیی، نداری جای

۱. یعنی چون تو خالق و محیط بر تمام مخلوقات هستی، محال است محاط افکار مخلوقات واقع شوی (والبحث عن سِرِّ ذَاتِ الرَّبِّ إِشْرَاكٌ). در بعض نسخ است: بوجود تو بسته راه خیال. [۲. دیگران: نسخه]. ۴. اشارت به شیطان است که از سجده آدم روی برتافت و رانده درگاه گردیده در توبه به رویش قفل و بسته شد. ۵. یعنی تو به آشیانه روز مرغ و به مرغ روزی می دهی. مرغ اول: به معنی خورشید است. [۶. حلقه گوشان: نسخه]. ۷. بعض نسخ: حلقه درگوش بارگاه تواند. ۸. یعنی خرد با همه زیرکی در پیشگاه وجود تو از خود بین خود و متحیر و مات گردیده و این تحیر به جای خود و سزاوار است. در بعض نسخ است: با چنان مرتبت که در خرد است. ۹. یعنی جان با آنکه جوهر است و در تن ما جای دارد، ما نمی توانیم جای او را بدانیم، تا به تو چه رسد که جوهر نیستی و جای نداری. در بعض نسخ است: جان که جوهر (جوهر) شدست و (جان که آن جوهر است و) در تن ماست.

ره نمایی و رهنمایت نه
 ما که جزئی ز سبع گردونیم
 عقل کلی که از تو یافته راه
 ای ز روز سپید تا شب داج
 ۵ حالگردان تویی به هر سانی
 تا نخواهی تو، نیک و بد نبود
 تو دهی و تو آری از دل سنگ^۲
 گیتی و آسمان گیتی گرد
 هر کسی نقشبند پرده تست^۵
 ۱۰ بد و نیک از ستاره چون آید
 گر ستاره سعادت دادی
 کیست از مردم ستاره شناس
 تو دهی بی میانجی آن را گنج

همه جای و هیچ جای نه
 با تو بیرون هفت بیرونیم^۱
 هم ز هیبت نکرده در تو نگاه
 به مددهای فیض تو محتاج
 نیست کس جز تو حالگردانی^۲
 هستی کس به ذات خود نبود
 آتش لعل و لعل آتش رنگ
 بر در تو زنند بردا برد^۴
 همه هیچند، کرده کرده تست
 که خود از نیک و بد زیون آید؟
 کعباد از منجمی زادی
 که به گنجینه ره برد به قیاس؟^۶
 که نداند ستاره هفت از پنج^۷

۱. هفت آسمان به منزله هفت بیرونی برای اندرونی و ساحت قدس الوهیت می‌باشند. معنی این بیت با بیت بعد این است که عقل کلی با آنکه به هدایت تو راه ادراک تو را یافته، از هیبت نمی‌تواند در تو چشم تفکر بگشاید. پس ما که یک جزء کوچک از هفت گردون بیرونی تو هستیم، جای دارد که از هفت بیرونی هم بیرون باشیم و راز هفت بیرونی عالم جسمانی را ندانیم، تا به اسرار لامکانی و اندرونی چه رسد. [ز هفت بیرونیم: نسخه]. ۲. بعضی نسخ: جز توئی (جز تو خود) نیست حالگردانی. ۳. بعضی نسخ: تو دهی و تو آری از گل و سنگ، غلط است. ۴. بردا برد: به معنی دور شو می‌باشد. ۵. یعنی همه موجودات نقشهای بسته شده به پرده مشیت تواند. ۶. بعضی نسخ: کیست کز مردم ستاره شناس ره بگنجینه برد بقیاس. ۷. یعنی کسی که هفت ستاره را از پنج ستاره فرق نمی‌گذارد، تو بلاواسطه بدو گنج می‌رسانی، در صورتی که ستاره شناس از فکر و قیاس فلکی خود به گنج نمی‌رسد.

هرچه هست از دقیقه‌های نجوم
 خواندم و سر هر ورق جستم
 همه را روی در خدا دیدم
 ای به تو زنده هر کجا جانست
 ۵ بر در خویش سرفرازم کن
 نان من بی میانجی دگران
 چون به عهد جوانی از بر تو
 همه را بر درم فرستادی
 چون که بر درگه تو گشتم پیر^۴
 ۱۰ چه سخن؟ کاین سخن خطاست همه
 من سرگشته را ز کار جهان^۶
 در که نالم؟ که دستگیر تویی
 راز پوشیده گرچه هست بسی
 غرضی کز تو نیست پنهانی
 ۱۵ از تو نیز از بدین غرض نرسم
 غرض آن به که از تو می‌جویم

۱. یعنی تمام نجوم و ستارگان را روی در خدای دیدم و خدای اندر بر همه تو را یافتم. کلمه «در» حرف زینت است، و در بعضی نسخ است: وان خدا بر همه ترا دیدم. [۲. بدر: نسخه]. ۳. یعنی همه چیز را تو برای من نطلبیده بر در فرستادی. ۴. بعضی نسخ: بر درت چونکه بنده گشتم پیر. ۵. یعنی چه سخن گویم که هرچه گویم و خواهش کنم خطاست. چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید. ۶. بعضی نسخ: من که (چو) سرگشته‌ام بکار جهان. [۷. چو: نسخه]. ۸. یعنی دستگیر و خداوند بنده‌پذیر جز تو کسی نیست. پس مرا به بندگی درپذیر. ۹. یعنی اگر آرزوی من از تو بر نیاید، دلنگ نشده و بیغرضانه تو را بندگی می‌کنم. ما عَبْدُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ.

راز گویم به خلق، خوار شوم
 ای نظامی پناه‌پرور تو
 سربلندی ده از خداوندی
 تا به وقتی که عرض کار بود
 با تو گویم، بزرگوار شوم
 به در کس مرانش از در تو
 هم‌تس را به تاج خرسندی^۱
 گرچه درویش، تاجدار بود

در نعت پیغمبر اکرم

۵ نَقْطَةُ حَطِّ أَوْلَيْنِ پَرگَار
 خاتم آخر آفرینش کار^۲
 نوبر باغ هفت چرخ کهن
 دَرَّةُ التَّاجِ عَقْلٍ وَ تَاجِ سَخْنِ^۳
 کیست جز خواجه مؤیدرای
 احمد مرسل، آن رسول خدای؟^۴
 شاه پیغمبران به تیغ و به تاج
 تیغ او شرع و تاج او معراج
 امّی و امّهات را مایه
 فرش را نور و عرش را سایه^۵
 ۱۰ پَنجِ نَوْبَتِ زَنِ شَرِيعَتِ پَاک
 چاربالش نه ولایت خاک^۶

۱. معنی دو بیت این است که مرا به قناعت و درویشی در این جهان شاددار تا در آن جهان روز عرض اعمال تاجدار باشم. ۲. یعنی مرکز اولین دایره وجود و اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ و عقل اول و خاتم پیغمبران در آخرین کار آفرینش، که آدمی باشد، زیرا مطابق اخبار آدمی آخرین موجودات روی زمین است. در خسرو و شیرین فرماید: جهان را آخرین بطن آدمی بود. در بعضی نسخ است: خاتم آفرینش آخر کار. ۳. در بعضی نسخ است: درة التاج عقد تاج سخن. ۴. این بیت مربوط به دو بیت سابق و خبر است برای مبتداهای پیش، یعنی نَقْطَةُ حَطِّ أَوْلَيْنِ پَرگَار و خاتم آخر آفرینش و نوبر باغ هفت چرخ و درة التاج عقل و تاج سخن، تنها خواجه مؤیدرای، احمد مرسل است. ۵. امّی: لقب پیغمبر است، به مناسبت درس نخواندن یا نسبت به اُمِّ الْقُرَی، که مکه باشد، و از امهات، امهات اربعه و عناصر مقصود است. در بعضی نسخ است: عرش فرسای و عرش را سایه. ۶. پنج نوبت: نقاره‌ای است که بر در ملوک نوازند و در اول سه نوبت بوده، بعد چهار شده و در عصر سلطان سنجر پنج نوبت گردید. پنج نوبت شرع پیغمبر: پنج نماز واجب است. چاربالش: مسند پادشاهان و ملوک است که چهار بالش بر فراز آن است و چهار بالش پیغمبر: کنایه از سلطنت واقعی او یا از چهار خلیفه است.

همه هستی طفیل و او مقصود
 ز اولین گل که آدمش بفشرد
 و آخرین دور کاسمان راند
 امر و نهیش به راستی موقوف
 ۵ آنکه از فقر فخر داشت، نه رنج
 وانک ازو سایه گشت روی سپید
 ملک را قایم الهی بود
 هر که برخاست، می‌فگندش پست
 با نکوگوهران نکو می‌کرد
 ۱۰ تیغ ازین سو به قهر خونریزی
 مرهمش دلنواز^۷ تنگدلان
 آنک با او بر اسب زین بستند
 اینک امروز بعد چندین سال
 گرچه ایزد گزید از دهرش
 او محمد، رسالتش محمود
 صافی^۱ او بود و دیگران همه دُرد^۲
 خطبه خاتمت هم او خواند
 نهی او منکر، امر او معروف
 چه حدیثیست؟ فقر و چندان^۳ گنج؟
 چه سخن؟ سایه وانگهی خورشید؟^۴
 قایم‌انداز پادشاهی بود^۵
 وان که افتاد، می‌گرفتش دست^۶
 قهر بدگوهران هم او می‌کرد
 رفق از آن سو به مرهم‌آمیزی
 آهنش پای‌بند سنگدلان^۸
 بر کمرها دوال کین بستند^۹
 همه بر کوس او زنند دوال
 وین جهان^{۱۱} آفرید از بهرش^{۱۰}

[۱. صاف: نسخه.] ۲. یعنی از اولین گلی که ایجاد آدم باعث فشردن او شد، وجود صافی تنها او بود. خَمْرَتْ طَيْنَةَ أَدَمِ بَيْدِي أَرْبَعِينَ صَبَاحًا. در بعضی نسخ به جای «آدمش» «دامنش» می‌باشد. در بعضی نسخ است: اولین گل... الخ. [۳. چندین: نسخه.] ۴. یعنی چون سایه از او رو سپید می‌شد، از آن سبب سایه نداشت. زیرا سایه سیاه‌روست. ۵. قایم‌انداز: شطرنج‌باز کامل که شاه حریف را قائم و قائم را مات کند، یعنی از طرف خدا در ملک قائم و قایم‌انداز و مات‌کننده پادشاهان بود. ۶. یعنی هر پادشاهی که بر خلاف برخاست، پست افتاد و هر که افتادگی گرفت و اسلام قبول کرد، او را دست گرفته و بلند ساخت. [۷. جان‌نواز: نسخه.] ۸. در بعضی نسخ است: آهنش بندپای (بندسای) (سنگسای) سنگدلان. ۹. معنی دو بیت این است که آن کسانی که از اول با او به کین برخاستند، آخر مطیع شده و دوال کین از کمر گشودند و امروز همه دوال بر کوس اسلام می‌زنند. در بعضی نسخ: آنطرفها که راه دین بستند، تصحیح است. [۱۰. واسمان: نسخه.] ۱۱. معنی دو بیت این است که هر چند این جهان برای او خلقت شد ولی نظر او که مَهر «مازاغ» داشت بر این جهان گشوده نشد و چشم به آخرت داشت.